

راجع بخانه انصاف جناب آقای وزیر دادگستری

قبل از مطالعه لایحه طرح انصاف پیشنهادی آنجناب تصور میکردم که تأسیس خانه انصاف برای تمام شهرها و دهات و تمام کشور است و دستگاہی است که در مقابل تشکیلات قضائی برای اجرای عدالت شاهنشاهی و برای تعدیل اشتباهات یا تعدیل احکام که بحکم اجبار باید بر طبق قواعد و قرار دادهای صادر گردد بوجود آمده است. ولی پس از ملاحظه طرح معلوم شد که شورای کوچکی است در یک ده یا قریه و در حکم داروی مسکن دردهای فوری است.

لهذا قدم را فراتر نهاد و پیشنهاد میکنم که در اساس خانه انصاف برای تمام مملکت توجه فرمایند و بر اساس این فکر مختصری از تشکیلات انصاف را در انگلستان و قیاس آن با قواعد قضائی فرانسه و ایران ذکر نموده و سپس در خصوص لایحه خانه انصاف دهات چند نکته را متذکر میگردد.

انصاف

قوانین و مقررات هر کشور بمنظور اجرای عدالت و امنیت و تأمین حقوق وضع و اجرا میشود ولی در بعض موارد ملاحظه میشود که اجرای قانون مورد ملامت و انتقاد عموم و مخالف انصاف است و اجرای قاعده حقوقی در بعض موارد علاوه بر آنکه ضایع کننده حق شخص معینی است وجدان و عواطف قاضی را متأثر میسازد. در حالی که قاضی مجبور است آن حکم را صادر و آن قاعده را اجرا نماید.

مثلاً ماده ۱۰ قانون مدنی ایران یا ماده ۱۳۴ قانون مدنی فرانسه قرار دادهائی را که مخالف با قانون نداشته باشند معتبر میدانند حتی اگر قرار داد بر خلاف انصاف باشد قاضی طبق آن حکم صادر میکند هر چه باشد وضع مالی طرفین یا وضع مزاجی و استطاعت طرفین و هر چه باشد مقدار خسارت ناشی از تخلف که در بسیاری موارد قاضی صادر کننده حکم خود رنج میبرد ولی مجبور است آن حکم را صادر کند زیرا بر طبق قواعد و مقررات است. این ترتیب مورد قبول کلیه دستگاههای مقننه و قضائیه کشورها است زیرا میگویند رعایت انصاف حق یک فرد را حفظ میکند در صورتیکه رعایت قانون حق یک جامعه را در انگلستان عنوان انصاف و محکمه انصاف یک ریشه تاریخی دارد یعنی میگویند پادشاه ظل الله و نماینده عدل خداوند است ولی حق و اختیار قضاوت در حقوق عمومی ندارد و فقط در حیطه املاک سلطنتی و تیول دخالت بر رفع اختلاف مینماید نظیر محاکم اربابی در فرانسه قدیم - میگویند با این حال که پادشاه قاضی در حقوق عمومی نیست ولی قاضی فوق العاده و مافوق مقام قضائی است و مردم در خصوص شکایاتی که بطریق عادی موفق با اجرای

عدالت نمیشوند بمقام سلطنت شکایت میبرند تا با پشتیبانی شاه از اعمال نفوذ طرف و از زورگویی و اجحاف متنفذین و اقدام آنها بتخریب قضاة و از امتناع قضاة در رسیدگی‌ها و مسامحه‌ها و سهل انگاری‌ها یا از تصمیمات فوق‌العاده که بنظر عموم غیرعادل و عجیب میآید جلوگیری کنند. در تمام این موارد انتظار مردم از مقام سلطنت این است که چه قبل از رأی و چه بعد از رأی محاکم از امتیازات و حقوق سلطنتی برای جلوگیری از ظلم و تعدی استفاده کنند.

بعد از فتح نورماند قرن یازده و دوازدهم معمول شد که شاه در دعاوی که بجریان قواعد دادگستری است دخالت ننماید مگر بطریقی استثنائی، جریان همین حقوق استثنائی نشو و ارتقا یافت و تبدیل بقواعد محاکمات عمومی شد بنام کمون لو **Common law** شروع این ترقی در زمان ادوارد اول (ژوستین انگلیسی) بود که کاخ و ستمینستر و پارلمان مرجع امور قضائی شد و دیگر دادگاههای اربابی و محاکم محلی و فئودال قدرت خود را از دست دادند معدلک قدرت استثنائی شاه از نظر مردم تا قرون وسطی معو نشد و در بسیاری موارد که قضات در رسیدگی سهل انگاری میکردند یا موانعی ایجاد میگردید که حق مردم بی بضاعت ضایع میشد یا نمی توانستند مخارج سنگین دادگستری را تحمل کنند شاه بنام طرفدار حق و عدالت دخالت میکرد و یکی ازوزرا بنام مهردار سلطنتی (چانسلر **Chancellor**) یا وزیر دادگستری وظیفه دار رسیدگی باین شکایات بود. این شخص از بزرگان روحانی انتخاب میشد.

در زمان ریشارد دوم (آخر قرن ۱۴) دولت شکایات بمقام سلطنت را باین وزیر ارجاع میکرد و مهردار سلطنتی چون روحانی بود قواعد مذهب کاتولیک را رعایت میکرد چنانکه در ایران تا قبل از مشروطیت شکایات از طرف حکام بمحاضر شرع علمای اعلام و مجتهدین جامع الشرایط ارجاع و حکم صادر در نتیجه ترافع محضری اعم از حقوقی و کیفری بموقع اجرا گذاشته میشد.

در جریان دادگستری قاضی داوری است که برطبق اسناد ابرازی طرفین رأی میدهد و بشخصیت آنها و اوضاع و احوال محیط کاری ندارد ولی در مراجع انصاف یا مراجعات شرعیه تحقیق از تمام اوضاع و مهلت دادن‌ها برای جمع آوری دلائل و استماع شهود تا سرحد قناعت وجدان متداول بود محاکم انصاف انگلیس احکام قطعی محاکم دادگستری را فسخ یا لغو یا اصلاح نمی‌کنند بلکه حکم میدهد که محکوم له باید فلان مقدار از محکوم به را دریافت و از بقیه صرفنظر کند. مثلاً خانه و ملک دو میلیونی یک مقروض که در نتیجه اجرای ماده ۴ قانون ثبت اسناد بمزاید اجرائی برای پنجاه هزار تومان بدست طلبکار ربا خوار افتاده در مرجع انصاف مقرر میشود که ربا خوار اصلی طلب و سود عادلانه را دریافت کند و ملک مدیون را پس بدهد یا بنائی که قرارداد ساختمان یک خانه را بمبلغ سی هزار تومان منعقد کرد ولی ضمن عقد خارج لازم در سند رسمی متعهد شده که اگر در ظرف سه ماه تحویل نداد سیصد هزار تومان وجه التزام بدهد. این قرار داد طبق ماده ۱۰ قانون مدنی لازم الاجرا است و محاکم آن بنا را محکوم میکنند. اما انصاف میگوید جریمه سی هزار تومان نباید ده برابر و صد برابر باشد و حکم میدهد که محکوم له باید از حکم

دادگاه معادل دو عشر استفاده کند. و اگر محکوم علیه دادگاه انصاف تبعیت از این حکم نکرد چون بر خلاف نظم پادشاهی (نظم عمومی) رفتار کرد تاموقعی که اطاعت کند زندانی میشود.

این سابقه تاریخی را رومی‌ها در مورد سانسور جرائد و نشریات بکار می‌برند یعنی دادگاه انصاف نشریات را بازرسی میکرد که بر خلاف مذهب چیزی ننویسند. هر چند که ظاهراً مطالب جرائد بر وفق قانون و مقررات باشد. در اینخصوص هیرینگ در کتاب خود بنام روح قوانین رومی جلد دوم صفحه ۴۰ شرح مفصلی دارد که این مقاله جای آن نیست.

در کشورهای استبدادی نیز برخلاف آراء محاکم تصمیماتی اتخاذ میشد یعنی متهمی را که دادگاه تبرئه کرده بود مجازات میکردند یا مجازات او را کم دانسته شدت عمل به خرج میدادند.

در فرانسه محاکم دادگستری تصمیمات پلیس را باطل نمی‌کنند ولی اگر مخالف با قواعد بدانند عملاً آنرا بی اثر و بلا اجرا میگذارند.

در انگلیس هم محاکم انصاف آراء محاکم را نسخ یا نقض نمی‌کند ولی با تصمیم خود آنرا فلج و بی اثر مینماید.

در نیمه قرن پانزدهم بعد از جنگهای *deux roses* شورای سلطنتی انصاف با اساسنامه وستمینستر دوم مواجه گردید که مقرر داشت قضات در تمام مسائل حالات مشابه قواعد نظیر آن دعاوی را که در سال ۱۲۷۵ معمول بوده مراعات کنند و لهذا دعاوی اشخاصی که قواعد پیچیده و مشکل دادگستری را رعایت نمیکردند یا بر خلاف رویه کلیسایی (شرعی) اقامه دعوی شده بود آنرا رد میکردند. و از این موقع مهردار سلطنتی (وزیر دادگستری بجای آنکه از بین رجال روحانی انتخاب شود از بین رجال سیاسی انتخاب میشد و دیگر اصرار نداشت قواعد کلیسایی رعایت شود بلکه به محاکم انصاف توصیه میکرد که طبق سوابق و عرف و عادات ملی راه حل عادلانه را در دعاوی بنظر گیرند در نتیجه این کوشش قواعد خاصی بوجود آمد. و رعایت قواعد خشک دادگاه انصاف را از انصاف دور کرد و آنها نیز مثل محاکم دادگستری اسیر قواعد شدند.

از سال ۱۶۷۳ مهردار سلطنتی (زمامدار خانه انصاف) نه از رجال سیاسی انتخاب شد نه از رجال مذهبی بلکه از بین وجوه قضائی کشور انتخاب گردید تا در مبارزه بین دادگستری و محاکم انصاف جانب تعدیل را مراعات کند و آراء انصاف از صورت استبداد درآید و بطرف قواعد دادگستری متمایل گردد زیرا رجال قضائی از شکستن اعتبار احکام قضائی خودداری میکردند و این رویه را غیر عادی دانسته بطرف تجدد و رفورم رفتند قوانین و قواعد در تشکیلات اداری و طرز کار و تضمین حسن اجرای کار همان قدرت و اعتبار را پیدا کردند که قوانین در محاکم دادگستری داشت گفته شد که انصاف وضع ثابتی ندارد بر حسب محیط و اشخاص و وضع اقتصادی و اجتماعی فرق میکند اگر بقاضی بگوئی رعایت انصاف کند باید بداند رعایت کدام انصاف را بکند. انصاف خودش، یا انصاف طرف دعوی یا انصاف محیط را. در حالی که رجال مذهبی رعایت انصاف را با رعایت فلسفه‌های قواعد

مذهبی مترادف میدانند و رجال سیاسی انصاف را طور دیگری شناسند و رجال قضائی انصاف را رعایت اصول و قواعد و قوانین تشخیص می‌دهند. و هر کدام سعی میکنند به‌عامل روانی یعنی گرفتار نشدن خودشان بملامت‌ها و انتقادات و تعقیب‌های انتظامی در تصمیمات خود دقیق باشند. و یکی از علماء می‌گوید رعایت قاعده انصاف بعهده مقنن است نه بعهده قضاة باید مقنن انصاف را بکمال مطلوب نزدیک کند. چنانکه (میتلاند Maitland) در طی دروس خود راجع بانصاف که در ۱۹۰۹ منتشر شد می‌گوید (ما در سال ۱۸۷۵ نمیتوانستیم انصاف را تعریف کنیم و بگوئیم انصاف مجموع قواعدی است که محاکم انصاف آنها را برسمیت شناخته و عمل کرده اند ولی این تعریف رضایت بخش نیست زیرا تشکیلاتی منظم که قواعد انصاف را رعایت کنند نداشتیم و بهترین تعریف این است که بگوئیم - انصاف مجموع قواعدی است که محاکم دادگستری ما Common law رعایت میکنند) مراجعه فرمائید بکتاب متلاند طبع سال ۱۹۳۶ صفحه ۱۳ و ۱۴.

در ایران وضع قواعد داوری و احاله اختیار اصلاح بداور در امور حقوقی و تعیین حد اقل و اکثر در مجازات‌ها و اختیار دادگاه بر رعایت اوضاع و احوال و سنن و مزاج متهم در امور کیفری و ظایف هیأت منصفه را نیز به محاکم محول داشته و تشکیلات مخصوصی برای انصاف بوجود نیآورده است.

محاکم مهربدار سلطنتی چهار طریق برای ورود بدعاوی از طریق انصاف دارند از قبیل طریقه (امر صریح) Injunction یعنی شخص معینی را از اقدام بعملی منع میکنند یا طریقه فرمان (Decree) که شخصی را بانجام عملی مکلف میسازند مثل اینکه ملکی را بتصرف طرف بدهد (نظیر دستور فوری در دادرسی های فوری ایران که موقتاً نفیاً یا اثباتاً ترتیبی را مقرر میدارد تا دعوی اصلی در مقامات قضائی قطع و فصل شود) دیگر طریقه حبس یعنی کسی که دو ناعده فوق را اجرا نکرده تا اجرای آن زندانی میشود. لهذا در امور حسبه و میراث و امور صفار و مناسبات بین زوجین و اختلاف آنها و تربیت فرزندان و صلاحیت هر کدام از والدین برای نگاهداری و تربیت فرزندان قواعد خانه انصاف صریح و فوری و قاطع است. قواعد انصاف انواع دسیسه و تقلب و سوء نیت را بهر صورتی که باشد و لو ظاهراً بر طبق قواعد در قرار دادها گنجانده شده باشد مورد تعقیب قرار میدهد اگر کسی سندی یا قرار دادی بدست آورد که ظاهراً بی عیب است ولی در واقع با اعمال تقلب و اعمال نفوذ و قدرت آنرا تحصیل کرده مورد رسیدگی قرار میدهد.

در یکی از محاکمات دادگستری خودمان دیدیم که یکی از دکترهای حقوقی و رجال معروف ۲۲ هزار متر زمین سوره‌ی سردی سریش را در دفتر اسناد رسمی در مقابل ۲۵ هزار تومان خریداری و تصاحب کرده است در صورتیکه کار شناس آنرا چهار میلیون ریال قیمت کرده است و اوضاع و احوال قضیه طوری است که معامله مبتنی بر تدلیس و تقلب و فریب است و از ۲۵ هزار تومان ظاهری مبلغ پانزده هزار تومان چک داده که وصول نشده ولی در جریان شکایت ببازرسی گفته است که مبلغ ۱۸۵ هزار تومان داده و برای فرار از مالیات چنانکه معمول است سند را کمتر نوشته‌اند و دایلی برای پرداخت این مبلغ نداشت. با آنکه حکم حجر این سرد سریش بعداً صادر شد محکمه استیناف طهران تاریخ

حجر را شامل تاریخ معامله ندانست و حجر او را تأیید کرد اما برای بعد از روز معامله تا معامله آتای دکتر که با سند رسمی انجام شد ضایع و باطل نشود. مراجع کیفری نیز چنین شکایت قلب و اغفال و استفاده از ضعف نفس معجور را حقوقی تشخیص دادند نه جزائی و بالنتیجه آقای دکتر سند مالکیت گرفت و دعوی بطلان معامله بععل غبن و تاخیر اداء ثمن معامله و تدلیس در معامله را دادگاه استان شعبه سوم مشمول مرور زمان بک ساله دانست و اظهار عقیده کرد که طرح دعوی کیفری برای سقوط مرور زمان حقوقی نیست و این قضیه بدیوانعالی کشور رفت و دفتر دیوان کشور بعنوان اینکه بک نسخه از سه نسخه عرضحال تمیزی روی کاغذ رسمی سواد دادگستری نوشته نشده نه روی برگ عرضحال فرجاسی - قیم ابن صغیر را رد کرد اما دیوان کشور قرار رد را نسخ نمود و اساس دعوی در دیوان کشور تحت رسیدگی و رأی است تا چه حکومت کند آیا قرار مرور زمان را نسخ کند یا بماهیت دعوی مجدداً رسیدگی شود یا خیر معلوم نیست (پرونده $\frac{۳۳۱۷/۱۰}{۳۳۷۳/۱۹}$ دیوانعالی کشور).

حال ملاحظه میفرمائید اگر دادگاه انصاف بود و اگر عدالت شاهنشاهی بطریق فوق العاده و استثنائی معامله بک دکتر عالی مقام حقوقی را یا بک فرد ضعیف بی سواد معجور تحت نظر میگرفت چقدر وجدانها راضی میشد و در مقابل فورسولهای خشک (مرور زمان بک ساله) و حقوقی یا جزائی بودن قضیه و سایر مطالب حقی ضایع نمیشد.

در اسناد رسمی اسقاط خیارات حتی غبن فاحش ذکر میشود و احتیاجات مبرم بایع با استعفای خریدار وضع خاصی بوجود میآورد ولی در محاکم انصاف انگلیس اشتباه یا قید بعضی الفاظ مانع دخالت انصاف نیست در حالی که در کمیسیون دادگستری انگلیس این قواعد مراعات میشود و عدم رضایت مردم از دستگاه دادگستری فقط برای احکام استثنائی است که عواطف و انصاف عموم را مجروح میسازد در حالی که قوانین ایران اعم از قواعد طرز محاکمه یا قوانین مدنی رعایت انصاف و عدالت را هم بعهدہ قضایه دادگستری گذاشته است ولی قاضی از ترس مسئولیت و تعقیب انتظامی از رعایت قواعد انصاف فرار و تنها بر رعایت قواعد و فورسولهای خشک اکتفا میکند.

مثلاً در دعاوی که پنجهزار تومان پول تمبر داده شده اگر یکریال کسر تمبر اشتباهاً وجود داشته باشد آن دعوی رد میشود و اساس حق متزلزل میگردد و اکثراً کسانی که توانائی مالی یا عقلی دارند و مشاورین زرنگی انتخاب میکنند بیشتر از طریق همین فورسولها بطرف دیگر تفوق حاصل میکنند. بنابراین همه طبقات درد و ناراحتی عواطف و وجدان را در جریان دادگستری حس میکنند اما بععل اساسی و علمی قضیه و رفع آن علل توجه و اقدام نمینمایند حالاً که خانه انصاف مطرح مذاکره است دیده میشود که این اسم با این همه عظمت و با اینهمه خواص در وجود شورای ده مرکب از پنج نفر معتمدین محلی بدون شرط سواد فارسی وزیر نظر عضو سپاه دانش که بجای خدمت نظام وظیفه برای بک مدت کوتاهی رهسپار بک نقطه گردیده متجسم میشود.

من با این شورای ده بنام کدخدا یا کلانتر محل موافق هستم ولی حیف است که نام خانه انصاف را بر روی این شوری بگذاریم - این نامرا خوب است حفظ کنیم برای

تأسیس دادگاه انصاف بمعنی حقیقی - یعنی دادگاهی که عدل پادشاهی را مظهر باشد . دادگاهی که جنبه های ضعف قدرت قضائیه را جبران کند . دادگاهی که از اعمال نفوذها و از تقلب های مخفیانه و از تدلیس هائی که هزاران نوع دارد و رنگ و بوی آن هر روز عوض میشود و در تشنجات اختصاری حوائج ضروری مردم عامل اجرای مقاصد تدلیس کنندگان و زورگویان است جلوگیری نمایند .

باری درخصوص انصاف و اصول محاکم آن مطلب تمام نشد و میتوان مدت بیشتری در اینخصوص بحث نمود اما چون هدف بنده فقط بیان مطلب وعلل حقیقی عدم رضایت و توضیح علت بستگی و توجه مردم بدستگاهی است که تا کین کنند حقوق آنها باشد بهمین مقدار اکتفا میکنم و درخصوص لایحه خانه انصاف پیشنهادی جناب آقای دکتر باهری وزیر دادگستری چند تذکر میدهم .

راجع بلایحه انصاف

- ۱ - اسم انصاف با تشکیل این شورای کلانتر ده مناسب نیست
- ۲ - شرط خواندن و نوشتن حتی و غیر قابل انصراف است ولی در لایحه قید نشده .
- ۳ - ریاست بخشدار درانتخاب آنها مورد ندارد باید رئیس دادگاه بخش یا شهرستان یا دادستان دخالت کند .
- ۴ - حکم صلاحیت اعضاء آن را باید وزیردادگستری صادر نماید نه رئیس دادگاه بخش .
- ۵ - احاله این خدمت مجاناً صحیح نیست باید حق برای آنها ملحوظ گردد .
- ۶ - در مورد تصرف عدوانی قید (در صورتی که مالکیت مورد اختلاف نباشد) زائد است زیرا در تصرف عدوانی صرفاً تصرف مورد توجه است نه مالکیت .
- ۷ - در امورحسبی اعلانات آنها باید بدادگاه بخش باشد و طبق دستور رئیس دادگاه بخش اقدام کنند .
- ۸ - حصر مداخله عضو سپاه دانش در کارهای تحریری و دفتری و حکم و تصمیمات صحیح نیست بلکه از وجود هر با سوادى میتوانند استفاده کنند .
- ۹ - طرفین را باید شورای کلانتری ده حاضر کنند و محاکمات آنها باحضور شخص متداعین با مذاکرات عرفی و تحقیقی از شهود و مطلعین و اهل خبره باشد و اگر وکیل هم حاضر باشد مانعی ندارد ولی حضور خود متداعین در کشف واقع و ایجاد راه حل عاقلانه بسیار مؤثر است .
- ۱۰ - رأی تصرف عدوانی و رفع مزاحمت از جانب طرفین قابل پژوهش در دادگاه بخش نزدیک محل بوده باشد زیرا بسیاری مردم سند ندارند و تنها تصرفات آنها دلیل حق است و نباید ید داخل را بسهوات بید خارج تبدیل کرد .
- ۱۱ - تصویب مجلس شورایملى برای قدرت قانونی این لایحه لازم است ولی اگر قبل از تشکیل مجلس بخواهند اجرا کنند فورمولهای حقوقی دیگری وجود دارد که این شوری بصورت اداری و انتظامی قابل تشکیل است اما باید قید شود که این تصمیمات جالب قانونی هیچ یک از طرفین و مراجعه آنها بمقامات قضائى نخواهد بود تا وقتی که مجلس تشکیل و مجوز قانونی آن تحصیل گردد زیرا دادگاه انصاف یک مؤسسه اداری و انتظامی و مربوط بنظم شاهنشاهی است نه دستگاه دادگستری که مکلف برعایت قوانین است .

دوست دانشمند آقای دکتر علی صدارت

کتابی که در « حقوق جزا و جرم شناسی » مرقوم فرموده اید بدقت مطالعه و بسیار استفاده کردم - چقدر جای خوشوقتی است که بالاخره موضوعاتی که مبتلابه دادرسان ماست با قلم توانا و صلاحیتداری مورد بحث قرار گرفت. در ده سال پیش دریکی از محاکم جزائی گفتم « در ایران پرونده را محاکمه می کنند نه شخص را » با مطالعه کتاب آقا دیدم بحث روانی ارتکاب جرم و علل انسانی آن کاملاً مورد توجه آن دانشمند ارجمند قرار گرفته و از این راه خدمتی بسزا و شایان به اشخاص که بعنوان دادرس یا مدافع با امور جزائی سروکار دارند فرمودید - هنوز در دستگاه جزائی ما فرد متهم یا مجرم مورد دقت قرار نمیگیرد بلکه « موضوعی » است که یک یا چند ماده قانون جزا بر او منطبق میشود یکی از همکاران خارجی می نویسد « قضاوت کردن کسی یعنی فهمیدن او » با سابقه طولانی که در امور جزائی دارم کمتر این اصل مورد توجه اولیای امور جزائی ما قرار می گیرد.

بخش مربوط به علل روانی و مادی وقوع جرم از جالبترین قسمت های کتاب است بخصوص که در ایران این بحث تازگی دارد - امیدوارم مورد استفاده عموم قرار بگیرد.

من صمیمانه این خدمت بزرگ را به جنابعالی تبریک گفته موفقیت و کامروائی جنابعالی را از خداوند بزرگ خواستارم.

ارادتمند - آقای دکتر محمد شاهکار